

مقدمه

از آن جا که انسان موجودی است ذاتا طالب کمال نهایی و سعادت ابدی و همیشه در اندیشه شناخت کمال ابدی و نهایی و راه های وصول به آن و نیز شناخت موانع نیل به آن و کیفیت برطرف کردن آن هاست و نیز از آن جا که شیطان را یکی از موانع مهم در راه نیل به کمال نهایی خود می داند، همیشه سعی دارد تا این موجود پلید را به خوبی شناخته، راه های مبارزه با او را نیز بشناسد و از این رو، به لحاظ تاریخی، مسأله شیطان و کیفیت خلقت و فلسفه آفرینش او، برنامه های او برای اغوای انسان و دام های گسترده و ابزار و وسایل اغواگری اش، مسأله حزب شیطان و کیفیت مبارزه با آن و مسائل دیگری از این قبیل همزاد انسان است. همیشه و در هر جا سخن از شیطان بوده، سؤالات متعددی نیز درباره او مطرح می شده است.

آفرینش شیطان

از آیات متعدد قرآن استفاده می شود که ماده اولیه شیطان (1) «آتش» بوده است؛ مثلاً، در آیه ای می فرماید: «و اذقلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربّه.» (کهف:5) چنان که ملاحظه می شود، این آیه شریفه، ابلیس را از جن می داند. ابلیس اسم خاص همان شیطانی است که اغواگر حضرت آدم بود و خدای تعالی در قرآن گاهی با عنوان «ابلیس» و گاهی با عنوان «شیطان» از او تعبیر می کند. (2)

از سوی دیگر، آیاتی خلقت جن را از آتش می داند: «والجان خلقناه من نار السموم» (حجر:27)؛ «و خلق الجان من مارچ من نار» (الرحمن: 15)

خود شیطان هم خلقت خود را از آتش می داند، آن جا که خداوند از او سؤال می کند: چه چیزی مانع سجده کردن تو بر آدم شد، گفت: «انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین.» (ص: 76) در جای دیگر، می گوید: «ءاسجد لمن خلقت طینا» (اسراء:61)

اما این که منظور از «آتش» همین آتش معمولی است یا آتش دیگری شبیه این، از قرآن چیزی به دست نمی آید. ممکن است گفته شود: اصل معنای جن ستر و پوشش است و از این رو، به جنین هم «جنین» گفته می شود؛ چرا که در پوشش رحم مادر قرار دارد و مستور است. جنیان را هم به دلیل مستور بودنشان «جن» گویند. به بهشت و باغ نیز «جنت» گویند؛ چون تحت پوشش شاخه های درختان است. بر دیوانگی هم به دلیل مستوربودن عقل و شکوفا نبودن آن «جنون» اطلاق می شود.

پس با توجه به آنچه گفته شد، می توان گفت: ملائکه هم جن هستند؛ زیرا مستور از چشمان هستند و به صرف این که قرآن می فرماید: کان من الجن ففسق عن امر ربّه (کهف: 50) نمی توان به وسیله آن اثبات کرد که ابلیس از فرشتگان نبوده؛ چرا که ممکن است به دلیل مستور بودن فرشتگان، بر ابلیس هم، که از آن ها بوده جن اطلاق

شده باشد.

اما چنین برداشتی خلاف ظاهر آیه شریفه است. علاوه بر آن، در هیچ آیه ای واژه «جن» بر ملائکه اطلاق نشده است، بلکه جن در قرآن نام طایفه ای از موجودات مکلف است که معمولاً در برابر «انس» قرار گرفته؛ مانند: «یا معشر الجنّ و الانس الّمْ یأتیکم رسلٌ منکم یقّصون علیکم آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم هذا» (انعام: 130)؛ «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون» (ذاریات: 56)؛

«و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجنّ و الانس.» (اعراف: 179)

بنا به قول بعضی از مفسران، (3) گاهی هم «جن» در برابر فرشتگان قرار گرفته است؛ مانند: «و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للملائکة هؤلاء ایاکم کانوا یعبدون قالوا سبحانک انت ولئینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجنّ.» (سبا: 41) از آنچه گفته شد، جواب این سخن هم که «شیطان نخست فرشته بود، ولی پس از امتناع از سجده بر آدم و تمرد از امر الهی از درگاه احدیت رانده شد و به اضلال و اغوای خلق پرداخت» (4) نیز روشن می گردد.

آیا ابلیس از فرشتگان بود؟

ممکن است توهم شود که ابلیس نیز فرشته ای از فرشتگان الهی بوده؛ زیرا در بعضی از آیات مربوط به سجده فرشتگان بر آدم علیه السلام و امتناع ابلیس از سجده بر آن حضرت، فرشتگان مستثنی منه و ابلیس مستثنی قرار گرفته است. (5) علاوه بر این، ابلیس هم نگفت من از فرشتگان نیستم تا سجده کنم و آنگهی، امام علی علیه السلام می فرماید: «ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملکا» (6) جواب این توهم: اولاً، قرآن تصریح دارد که ابلیس از جن است در آن جا که می فرماید: «کان من الجنّ ففسق عن امر ربّه» (کهف: 50)

ثانیا، از آن جا که ابلیس مدت طولانی در بین فرشتگان بود، در زمره آن ها درآمده بود، و این که قرآن می فرماید: «و اذقلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الاّ ابلیس» می تواند از همین مقوله باشد.

ثالثا، آفرینش شیطان از آتش است، اما خلقت فرشتگان از نور. (7)

رابعا، قرآن تصریح دارد به این که فرشتگان نافرمانی خدا نمی کنند: «لا یعصون الله ما امرهم» (تحریم: 6)؛ «لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون» (انبیاء: 26). اما با وجود این، به تصریح قرآن، شیطان از فرمان خدا سرپیچی کرد: «ابی واستبکر و کان من الکافرین» (بقره: 34)؛ «کان من الجنّ ففسق عن امر ربّه» (کهف: 50)؛ «فسجدوا الاّ ابلیس ابی» (طه: 116)؛ «الاّ ابلیس ابی ان یكون مع الساجدین» (حجر: 30)؛ «الاّ ابلیس استکبر و کان من الکافرین» (ص: 74)؛ «انّ الشیطان کان للرّحمن عصیا.» (مریم: 44)

خامسا، قرآن شیطان را دارای ذریه می داند، آن جا که می فرماید: «واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الاّ ابلیس کان من الجنّ ففسق عن امر ربّه افتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدوّ بئس للظالمین بدلاً.» (کهف: 50) اما چنین چیزی برای فرشتگان ثابت نشده است.

سادسا، قرآن می فرماید: ملائکه برای کسانی که در زمین هستند از درگاه الهی طلب مغفرت و بخشش می کنند: «و الملائکة یسبّحون بحمد ربّهم و یتستغفرون لمن فی الارض و بالاسحار هم یتستغفرون» (ذاریات: 18) و در جای دیگر می فرماید: «الذین یحملون العرش و من حوله یُسبّحون بحمد ربّهم و یؤمنون به و یتستغفرون للذین آمنوا ربّنا وسعت کلّ شیء و علما فاغفر للذین تابوا و اتّبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم.» (غافر: 7) ولی در آیات متعددی، شیطان را دشمن آشکار انسان می داند و انسان را از پی روی او برحذر می دارد: «و انّ الشیطان للانسان

عدو مبین» (یوسف: 5)؛ افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو.» (کهف: 50) (8)

فلسفه آفرینش شیطان

چرا خداوند شیطان را آفرید تا هم آدم علیه السلام و هم فرزندان او را فریب داده، اغوا کند؟ اگر خلق نمی کرد، مسلماً هیچ یک از بندگان او معصیت و نافرمانی نمی کردند و به طور کلی، آدمیان از شر او در امان بودند. پس چرا او را خلق کرد؟

جواب: اولاً، خداوند شیطان را جبراً شیطان (به عنوان موجودی شریر و موزی) نیافرید؛ بلکه شیطان پس از خلقت آن قدر عبادت خدا را انجام داد که در زمره فرشتگان قرار گرفت. امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: «واعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذ احبط عمله الطویل و جهده الجھید و قد کان قد عبد الله ستة آلاف لا یدری امن سنی الدنیا امن سنی الاخرة عن کبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابلیس یسلم عن الله بمثل معصيته.» (9)

پس این خود شیطان بود که با اختیارات خود از امر الهی تخلف کرد و از سجده بر آدم امتناع نمود و بدین روی، مطرود رحمت الهی شد. (10)

ثانیاً، خداوند انسان را در برابر فریب ها و اغواگری های شیطان بی دفاع نگذاشته، بلکه او را به نیروهای عقلانی و وحیانی مسلح نموده است؛ از یک سو، به وسیله عقل و از سوی دیگر، از طریق وحی از ترفندهای شیطانی آگاهی پیدا کرده است. (11)

ثالثاً، وجود شیطان برای انسان به یک لحاظ، نعمت است و نه نعمت؛ چرا که خود وسیله ای برای پیشرفت و تکامل بشری است؛ زیرا اگر انسان با نیروهای مخالف و بازدارنده از صراط مستقیم به مبارزه برخیزد، مسلماً در تربیت روح و روان و تکامل معنوی او تأثیر فوق العاده ای خواهد داشت.

از سوی دیگر، یکی از سنت های الهی «امتحان» است؛ به این معنا که اراده خدا بر این تعلّق گرفته که همه بندگان را به انحاء گوناگون بیازماید: «احسب الناس ان یترکوا و هم لا یفتنون.» (عنکبوت: 2) (12) خلقت شیطان هم خود وسیله ای برای آزمایش انسان هاست؛ زیرا انسان با توجه به این مسأله سعی می کند با انواع مکر و حیل های او مبارزه کند و با کمک و استمداد از عقل و وحی الهی، در برابر انواع توطئه ها و برنامه ها و نیزنگ های شیاطین انس و جن مقاومت کند و تسلیم نشود و بدین وسیله به عالی ترین مراتب کمال و سعادت انسانی نایل شود. بله، او می تواند با اختیار خود، اسیر شعارهای شیطانی و مغلوب هواهای نفسانی خویش گشته، به دانی ترین مراتب حیوانی سقوط کند. و معمولاً افراد بی ایمان نسبت به معاد این چنین هستند: «و لتُصغی الیه افئدة الذین لایؤمنون بالآخرة و لیرضوه و لیقترفوا ما هم مقترفون.» (انعام: 113)

آیا انسان در برابر شیطان مجبور است؟

نه تنها انسان با علم حضوری، پی به مختار بودن خود می برد (13) و نه تنها آیات متعددی از قرآن دلالت بر اختیار انسان می کنند، (14) بلکه آیات فراوان دیگری نیز دلالت دارند که انسان در برابر شیطان مسلوب اختیار نیست، بلکه شیطان از طریق تزیین (آراستن، زیبا جلوه دادن) (15)، وسوسه (16)، دعوت (17)، تسویل (فریفتن) (18) استزلال (لغزاندن) (19)، افتنان (به فتنه انداختن) (20) اضلال (گمراه کردن) (21)، ایحاء (القا کردن سخن، وحی کردن، وسوسه کردن) (22) وعده دروغ (23) و مانند آن انسان را به نافرمانی خدا سوق می دهد و این همه، از

لوازم شیطننت است. باید توجه داشت که اگر در بعضی از آیات اشاره به سلطه شیطان بر بعضی افراد شده، (24) این سلطه تکوینی نیست و از این رو، شیطان در قیامت، به هنگام رویارویی با پیروان خود می گوید: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْ مَوَا انْفُسَكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ...» (ابراهیم:22)

البته روشن است که سلطه در آیه شریفه، اطلاق دارد و شامل هر نوع سلطه ای می شود، چه سلطه بر ابدان باشد و چه سلطه بر افکار و اندیشه ها.

دعوت شیطانی و تزیین اعمال و تسویل و وسوسه توسط شیطان ممکن است در انسان میل و شوق به گناهان ایجاد کند و انسان هم پس از آن به راحتی تن به معصیت و نافرمانی خدا دهد، ولی این به معنای مسلوب الاختیار کردن انسان نیست، بلکه او مخیر است که دل و فکر خود را جایگاه و سنگر شیطان قرار دهد یا جایگاه ذکر الهی. بسیاری کسانی که حاضر نیستند، حتی یک لحظه، قلب خود را جایگاه وساوس شیطانی قرار دهند؛ دل های آن ها لبریز از ایمان به خداست و همیشه بر او توکل دارند و از این رو، شیطان هم بر آن ها هیچ سلطه ای ندارد: «إِنَّهُ لَيْسَ سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل: 99) او بر بندگان خدا (کسانی که واقعا بنده او هستند) هیچ سیطره ای ندارد، مگر بر پیروان گمراه خود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (حجر:42)

شیاطین انس و جن

بعضی از آیات سخن از شیاطین انس و جن دارند: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شِيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوْحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ وَ لَتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَيُفْتِنَهُوَ وَ لَيُفْتِرِفُوا مَا هُمْ بِمُقْتَرَفُونَ.» (انعام: 113)

چنان که از آیه استفاده می شود، شیاطین انس و جن برنامه های اغواگرانه خود را به طور پنهانی، سریع و فریبنده به دیگران القا می کنند و این جاست که در اثر این القاءات دل های افراد بی ایمان به آخرت نسبت به آن ها متمایل گشته، سخنان و برنامه هایی را که ظاهری زیبا و باطنی زشت و کریه دارند، از آنان می پذیرند و به آن دل گرم می شوند و از این طریق، به انواع گناهان شقاوت بار آلوده می شوند: «وَلَيُفْتِنَهُوَ مَا هُمْ بِمُقْتَرَفُونَ.»

نه تنها شیاطین جن، بلکه شیاطین انس هم برای گم راه کردن مردم برنامه ریزی ها می کنند و از این رو، قرآن به سران منافقان، که از هیچ کوششی برای شکست مسلمانان دریغ نمی کردند، لقب «شیاطین» می دهد: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (بقره: 14)

حزب شیطان

از بعضی از آیات استفاده می شود که خدای تعالی به انسان هشدار می دهد که شیطان دشمن شماست، شما هم او را دشمن تلقی کنید و از پی روی او بپرهیزید که هدفش جز اغوای شما چیزی نیست و او حزب و گروهش را به راه های منحرف دعوت می کند و این جز دوزخ را در پی نخواهد داشت: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ.» (فاطر:6)

اما در این که منظور از «حزب شیطان» چیست، قرآن خود توضیح می دهد؛ در بعضی از آیات (25)، پس از معرفی منافقان و تبیین بعضی از برنامه ها و توطئه های آن ها مانند طرح دوستی آن ها با غضب شدگان الهی،

در مشکلات و گرفتاری ها با مسلمانان نبودن، با سوگند دروغ اعلان وفاداری کردن نسبت به مؤمنان، با سوگند مردم را از راه خدا بازداشتن وعیدهای مکرر به آن ها دادن می فرماید: «استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکرالله اولئک حزب الشیطان الا انّ حزب الشیطان هم الخاسرون.» (مجادله: 19)؛ شیطان بر آنان استیلا پیدا کرده، یاد خدا را از خاطرشان محو نمود. آنان حزب شیطانند. آگاه باشید که حزب شیطان زیان کارانند.

پس در واقع، حزب شیطان دو مشخصه بارز دارند: یکی سلطه شیطان بر آن ها و دیگری فراموش کردن خدا. دو مشخصه ای که هر یک از آن ها به تنهایی می تواند تباه کننده سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد و از همین طریق شیطان برنامه های خود را اجرا می کند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «الا و انّ الشیطان قد جمع حزبه و استجلب خيله و رجله...» (26)؛ آگاه باشید که شیطان حزب خود را جمع آوری کرده وسواره ها و پیاده های (لشکر) خویش رافراخوانده است.

مرحوم علامه جعفری در ذیل کلمات گران سنگ مزبور می گوید: «مسلم است که حزبی به نام «حزب شیطان» با علامت مخصوص یا لباس مشخص در هیچ نقطه ای از تاریخ بشری نمودار نگشته است. ما با هر حزبی که در تاریخ روبه رو می شویم، با یکی از صفات جالب، که مفهوم آرمانی انسانی دارد، خود را مشخص کرده است، مانند حزب عدالت، حزب آزادی، حزب ترقی خواهان و غیره... بنابراین، مقصود از «حزب شیطان» یک حزب رسمی با یک برنامه معین و هدف مشخص شیطانی نیست، بلکه بنا به قاعده اصلی:

ناریان مر ناریان را طالبند

نوریان مر نوریان را جاذبند

منظور گردهمایی و تشکل افراد و گردهمایی از انسان نماهاست که هوا و هوس ها و خودکامگی ها... و مقام پرستی و تورم «خود طبیعی» آنان را با یکدیگر متشکل ساخته، همداستان و هم‌رزم و هم پیاله نموده است. این گونه تشکل، که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را «حزب شیطان» می نامد، از نظر ماهیت و نتیجه، پست تر و وقیح تر از تشکل حیوانات درنده می باشد؛ زیرا درندگان هر اندازه و به هر کیفیتی هم که متشکل گردند، نمی توانند به فعالیت های وسیع تر و عمیق تر از محدوده غرایز معین خود بپردازند؛ مثلاً، تشکل ببرها هرگز نمی تواند تحوّل پلید در گروه ببرها یا دیگر جانداران به وجود بیاورد، در صورتی که حزب شیطان، که از افراد انسانی تشکیل می یابد، دارای نیروها و استعدادهایی است که به وسیله آن ها می توانند ارزش ها را نابود کنند، تحولات قهقرایی ایجاد کنند، اگر موقعیت ایجاب کند راه هایی را که به پوچی حیات منتهی می گردد پیش پای مردم بگسترانند. حزب شیطانی مختصات دیگری هم دارد؛ از آن جمله می تواند از مفاهیم عالی انسانی مانند علم، تکامل، عدالت، وطن، آزادی، سوءاستفاده نموده با تحریک ابعاد آرمان جویی در انسان ها آنان را تا اعماق تباهی براند.» (27)

بعضی از آیات هم دلالت دارند که شیطان لشکریانی دارد که آن ها را برای اغوای مردم استخدام می کند: «و جنود ابلیس اجمعون» (شعرا: 95)؛ «انّه یراکم هو و قبيله من حیث لا ترونهم انّا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون» (اعراف: 27)؛ «واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربّه افتنّخذونه و ذرّیّته اولیاء من دونی و هم لکم عدوّ بئس للظالمین بدلاً» (کهف: 50)

سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نیز بیانگر این واقعیت است، آن جا که می فرماید: «آنان در زندگی به شیطان اعتماد کردند؛ او را تکیه گاه خویش و ملاک کارشان قرار دادند، او هم آنان را دام خود و وسیله ای برای اضلال دیگران قرار داد و سینه های آن ها را لانه خود ساخت. در درون آن ها تخم های رذالت و پستی گذاشت و

جوجه های آن را در دامنشان پرورش داد؛ با چشم آن ها می بیند و با زبان آن ها سخن می گوید و به کمک آن ها بر مرکب اضلال و گم راهی خود سوار شده، کارهای زشت و ناپسند را در نظرشان زیبا جلوه داده است. اینان مانند کسی هستند که عملشان شاهد بر این است که با مساعدت شیطان انجام شده و گفتار باطل را او بر زبانشان جاری کرده است.» (28)

به هر حال، وقتی دل هایی که باید جایگاه یاد و ذکر الهی باشند به لانه شیطان تبدیل شوند، خیالات، وسوسه ها، توهمات، شک و تردیدها، انکار و تکذیب ها و در نهایت توطئه ها شروع می شوند؛ کارهایی که در واقع همگی تخم ریزی ها و یا جوجه های شیطانی هستند. آن گاه چنین افرادی خود وسیله ای برای شیطان در جهت صیدکردن و اضلال کردن می شوند؛ چشمان آن ها چشمان شیطانی و زبان هایشان زبان های شیطانی خواهد بود، به طوری که همه کلماتشان سخنان شیطان است. آری، افرادی این چنینی همان حزب و جمعیت شیطانی و دست یاران او هستند.

اینان کسانی هستند که قبلاً ویژگی های انسانی داشتند، اما در اثر پذیرش دعوت شیطان و زیر چتر و حزب او درآمدن، از صراط مستقیم الهی منحرف گشته، آن ویژگی های انسانی را از دست دادند و خود به یکی از شیاطین انسی مبدل گشتند.

حزب الله

با توجه به آنچه در مورد حزب شیطان و آیات مربوط به آن گفته شد، تذکر این نکته لازم است که از منظر قرآن، حزب دیگری نیز وجود دارد که در برابر حزب شیطان قرار دارد و آن «حزب الله» است. اما در این که منظور از «حزب الله» چیست، قرآن ویژگی های افراد تحت پوشش این حزب را چنین بیان می دارد:

«لا تجد قوما يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حاد الله و رسوله ولو كان آباؤهم او ابناؤهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه و يدخلهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضى الله عنه و رضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون.» (مجادله: 12)

ملاحظه می شود که قرآن می فرماید: گروهی را نمی یابی که ایمان به خدا و آخرت داشته باشند، اما با دشمنان خدا و رسولش سازگار و دوست باشند (مؤمن به خدا و آخرت هرگز با دشمن خدا و رسول او طرح دوستی نمی افکند)، حتی اگر آن ها پدران یا فرزندان یا برادران یا فامیلشان باشند. (29) خداوند در دل آنان ایمان را نوشته است و آن ها را به وسیله روحی که از جانب خودش می باشد تأیید کرده، آنان را به بهشت هایی که از زیر (درختان آن ها) جوی هایی روان است، داخل می کند و در آن جا جاودان خواهند بود. آن ها از خدا خشنودند و خدا هم از آنان خشنود. (مسلماً این بزرگ ترین پاداش محب است که محبوبش نسبت به او اظهار رضایت نماید؛ نعمتی که ارزش آن از همه بهشت و نعمت های آن بالاتر است.)

آن گاه خداوند متعال در پایان آیه شریفه این جمعیت (و افرادی که دارای چنین خصایصی هستند) را «حزب الله» اعلان می کند و می فرماید: آگاه باشید که آنان حزب الله هستند و آن هاینده که اهل فلاح و رستگاری اند.

آیه ای دیگر «حزب الله» را کسانی می داند که پیرو خدا و رسول او و در خط ولایت باشند: «اتّما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راکعون و من يتول الله و رسوله و الذين آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون.» (مائده: 5556)

از مجموع آیات مربوط به حزب الله، استفاده می شود که آن ها:

1. کوچک ترین سازش و دوستی با دشمنان خدا ندارند؛
2. دل هایی سرشار از ایمان دارند؛
3. مورد تأییدات الهی هستند؛
4. پاداش آن ها بهشت است؛
5. هم مورد رضایت الهی هستند و هم آن ها از خدا راضی می باشند؛
6. آن ها رستگاران و اهل فلاح هستند؛
7. فقط پیرو خدا و رسول خدا و در خط ولایت هستند؛
8. آن ها پیروز خواهند بود (و این وعده ای است قرآنی و الهی).

دام ها و برنامه های شیطان

پس از آن که ابلیس مأمور سجده بر آدم شد و به سبب کبر و غروری که داشت از سجده بر او ابا کرد، به خدای متعال گفت: اگر تا قیامت مرا زنده بگذاری، همه فرزندان او جز عده کمی را گم راه کرده و آن ها را از راه طاعت و بندگی تو بدر خواهم برد: «قال أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنُؤَخَّرَنَّهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنُكَ ذَرْيَتَهُ إِلَّا قَلِيلًا.» خدای متعال هم فرمود: برو که کسانی که از آن ها پیرو تو باشند، جهنم جزای آن هاست که مسلماً جزایی تمام خواهد بود: «قال اذهب فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا.»

در این جا خداوند به اسباب و وسایل و دام های شیطانی برای گم راه کردن مردم اشاره کرده، خطاب به شیطان می فرماید: از آن ها هرکه را توانستی با صدایت تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آن ها بتاز و با آن ها در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده. و شیطان جز فریب به آن ها وعده نمی دهد. در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست و حمایت گر و وکیلی (همچون) پروردگارت بس است: «واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب عليهم بخیلك ورجلك وشاركهم فی الاموال و الاولاد وعدهم و ما یعدهم الشیطان الا غورا انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان و كفی برّك وکیلاً.» (اسرا: 6465)

به راستی، اگر دقت کنیم، می بینیم خدای متعال چهار دام و به عبارت دیگر چهار وسیله و برنامه برای شیطان در اضلال و اغوای دیگران برمی شمرد که همیشه در دنیا به انحاء گوناگون کاربرد فراوانی دارند:

1. «واستفزز من استطعت منهم بصوتك»؛ هر که را توانستی با صدایت تحریک کن و وسوسه نما. امروز هم شیاطین بزرگ انس با پشتوانه و اعتماد به شیاطین جن و ملاک قرار دادن آن ها به وسیله بنگاه های عظیم تبلیغاتی خود و ابزار و وسایل دیگر، شایعات و تبلیغات فراوان و دروغینی را برای گم راه کردن مردم و به خصوص جوانان به راه می اندازند؛ تبلیغاتی کاملاً حساب شده در قالب خبر، شعر، مصاحبه، طنز و مانند آن ها که فقط احزاب شیطانی را یارای چنین تبلیغاتی است.

2. «واجلب عليهم بخیلك ورجلك»؛ با فریادت لشگر سواره و پیاده را به جانب آنان روانه کن. بزرگان شیاطین انس هم نیروهای عظیمی تحت عناوین گوناگون مانند «نیروهای واکنش سریع» برای اهداف دروغینی مانند مبارزه با تروریسم آماده کرده اند که در هر لحظه و در هر گوشه ای از جهان خواستند، هرطور صلاح دیدند، حمله می کنند تا به اهداف شیطانی خود نایل شوند؛ اهدافی مانند سرکوب کردن جنبش های آزادی بخش و استقلال طلب، حمایت از اقرار خود، کسب منافع اقتصادی و سیاسی و باج گیری.

3. «وشاركهم فی الاموال و الاولاد»؛ و با آنان در اموال و اولاد شریک شو. از جمله برنامه های شیطانی احزاب

شیطانی در سلطه بر بندگان خدا و اغوای آن‌ها، رواج مسأله ربا در بین آن‌ها و سلطه بر منافع اقتصادی آن‌هاست تا هم اموال و ثروت‌های آن‌ها را به غارت ببرند و هم آن‌ها را مطیع خود و در نهایت، منحرف سازند. از سوی دیگر، هجمه فرهنگی به آن‌ها و شیوع فحشا و منکرات و ایجاد مراکز فساد و ازدیاد فرزندان نامشروع و در یک کلمه، از خود بیگانه کردن جوانان، به طوری که فرهنگ بیگانه را فرهنگ خود بپندارند و به طور کلی، حیوانیت را به جای انسانیت تلقی کنند و از فطرت الهی و ویژگی‌های انسانی خود کاملاً بیگانه شوند، از جمله برنامه‌های شیاطین است که از طریق مسائل اقتصادی و تهاجم فرهنگی بر ایشان قابل دست‌رسی است.

4. «و عده‌م؛ و به آن‌ها وعده (دروغین) بده و (آن‌ها را بفریب)».

آن‌ها را با وعده دروغین که اگر به برنامه‌های ما عمل کنید، در آینده نه چندان دور به اوج رفاه و آسایش و دموکراسی خواهید رسید و اگر عمل نکنید، هر لحظه از مدینه فاضله فاصله خواهید گرفت و وعده‌های دیگر اعوان و یاران خود را فریب می‌دهند.

اما قرآن در خاتمه هشدار می‌دهد تا مبدا بندگان صالح خدا فریب چنین وعده‌های دروغینی را بخورند: «و ما یعدهم الشیطان الا غورا» و شیطان به غیر از فریب دادن، به آن‌ها وعده ای نمی‌دهد. و باز خطاب به شیطان فرماید: «انّ عبادی لیس علیهم سلطان»؛ بر بندگان من (هیچ گونه) سلطه ای نخواهی داشت. «و کفی برّک وکیلاً».

بعضی از نشانه‌های کارهای شیطانی

گفته شد شیطان به انحاء گوناگون از طریق دعوت، تزیین، استتلال و افتنان، انسان‌ها را اغوا می‌کند و این امور هیچ منافاتی با اختیار داشتن انسان ندارند به این معنی که انسان در برابر شیطان مسلوب الاختیار نخواهد بود و نیز گفته شد که در آیات متعددی خدای تعالی به انسان هشدار می‌دهد که مبدا از شیطان اطاعت کند.

با توجه به آنچه گفته شد، بعضی از آیات قرآن نشانه‌هایی را برای کارهای شیطانی ذکر می‌کنند؛ به این معنا که هشدار می‌دهند که شیطان دستور چنین کارهایی را می‌دهد.

این مسأله کمال لطف و عنایت الهی را نسبت به بندگان می‌رساند که آن‌ها را به نحو احسن هدایت می‌کند تا مبدا دست‌خوش وساوس و حیل‌های شیطانی قرار گیرند. به هر حال، بعضی از علایم کارهای شیطانی عبارتند از:

1. وعده فقر؛ انسان را از انفاق و ادای زکات و خمس بازداشتن تا مبتلا به فقر نشود: «الشیطان یعدّکم الفقر» (بقره: 268)

2. امر به فحشا؛ «... و یأمرکم بالفحشاء» (بقره: 268)؛

3. امر به منکر؛ «فانه یأمر بالفحشاء و المنکر» (نور: 21)؛

4. ترساندن دوستان خود (تا مبدا جهاد کرده، با کفار مواجه شوند)؛ «انّما ذلکم الشیطان یخوّف اولیاءه فلاتخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین» (آل عمران: 175)

5. ایجاد دشمنی بین مسلمانان از طریق شرب خمر و قماربازی: «انّما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر» (مائده: 91)؛

6. بازداشتن انسان از یاد خدا: «و اما ینسینک الشیطان بعد الذکر فلا تعقد بعد الذکر مع القوم الظالمین» (انعام: 68)؛ «استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکرالله» (مجادله: 19)؛

8. جدال در مورد خدا: «و من النَّاس من يجادل في الله بغير علمٍ و يتَّبِع كلَّ شيطانٍ مُرِيد» (حج: 3) نشانه های کارهای شیطان فراوان است، پرداختن به همه موارد، از حوصله این بحث خارج است.

با صرف نظر از آیاتی که به انسان هشدار می دهند تا مبدا از شیطان پی روی کند (الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انّه لکم عدوّ مبینٌ و ان اعدونی هذا صراط مستقیم) (یس: 6061) و با صرف نظر از آیاتی که نشانه های کارهای شیطانی را بیان می کنند (و قبلاً ذکر شد) و با صرف نظر از همه آیات هشداردهنده در رابطه با شیطان، قرآن کریم به پیامبر دستور می دهد که هنگام مواجهه با وسوسه های شیاطین، به خدا پناه ببر. «و اما ینزغَنَّک من الشیطان نزعٌ فاستعذ بالله انّه سمیعٌ علیم» این روش متقین است؛ آن ها هنگامی که بعضی از شیاطین در اطراف قلبشان شروع به گشت زنی می کنند تا در آن ها ایجاد وسوسه کنند، متذکر گشته ناگهان بینا می شوند (و حجاب غفلت از آن ها برطرف می شود): «انّ الذین اتّقوا اذا مسّهم طائفٌ من الشیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون» (اعراف: 20201)

در جای دیگر می فرماید: «و اما یَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِیْمُ.» (فصلت: 36) و نیز می فرماید: «و قُلْ رَبِّ اعُوْذُ بِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِیْمِ» به پیامبر دستور می دهد که بگو پروردگارا من از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می برم و (باز) به توپناه می برم ازاین که نزدمن حاضرشوند. (31) (مؤمنون: 9798)

مسلمان شیطان توان جذب همه افراد را ندارد که بخواهد از روی جبر آن‌ها را گمراه نماید، بلکه این افراد بی ایمان و دنیاطلب و غافل از آخرت هستند که خود را در اختیار شیطان قرار می دهند و او را به عنوان ولیّ اتخاذ کرده، اوامرش را امتثال می نمایند. خدای متعال از سویی می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف: 27) و در جای دیگر می فرماید: تسلّط شیطان بر کسانی است که او را به عنوان سرپرست اتخاذ کرده اند: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل: 100) و در جایی سلطه او را بر گم راهان می داند: «إِنَّ عِبَادِي لِكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (حجر: 47) و در جای دیگر، منافقان را تحت سلطه شیطان می داند: «وَاسْتَحْذِرُوا عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانَ فَإِنْسِيهِمْ ذَكَرَ اللَّهُ» (مجادله: 19)

و از سوی دیگر، برای این که مبدا شیطان بر انسان مسلط گشته، در اعماق دل او نفوذ کند، قرآن کریم بارها او را به عنوان دشمن معرفی کرده (که بحث آن گذشت) و حتی برای این که انسان در دام او گرفتار نیاید به او فرماید: مبدا از گام های شیطانی پی روی کنی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَاةَ الشَّيْطَانِ» (نور: 21) کسانی را هم که او را به عنوان ولی و سرپرست برگزیده اند در خسران و ضرر می داند و می فرماید: «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (نساء: 119) در جای دیگر، او را بد قرین و همدمی می داند: «وَمَنْ يَكُنْ

الشیطان له قرینا فساء قرینا.» (نساء: 38)

امنیت مخلصان از وسوسه های شیطانی

اما شیطان با همه امکاناتی که برای اغواگری دارد، نسبت به بندگان مخلص الهی قدرت اضلال و اغواگری ندارد، همان گونه که خود نیز به این حقیقت اعتراف دارد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمَخْلَصِينَ.» (ص: 83) «مخلصین هم کسانی هستند که پس از آن که خودشان را برای خدا خالص کردند، خدا هم آن ها را برای خود خالص کرد، به طوری که غیر خدا در قلبشان جای ندارد. پس در هیچ لحظه ای مشغول به غیر خدا نیستند و هیچ گاه از غیر خدا اطاعت نمی کنند. و لذا، تسویلات شیطانی یا هواهای نفسانی و... کوچک ترین نفوذی در آن ها ندارند.» (32)

همان گونه که از آیات استفاده می شود، مصداق بارز مخلصان انبیای الهی و اهل البیت علیهم السلام هستند. قرآن درباره بعضی از پیامبران بزرگ الهی می فرماید: «وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَاسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولَى الْاِيْدِي وَ الْاَبْصَارِ اِنَّا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَ اَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَبْرَارِ.» (ص: 46) درباره بعضی دیگر (حضرت موسی علیه السلام) می فرماید: «اِنَّهٗ كَانَ مَخْلُصًا وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا» (مریم: 51) درباره حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: «اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ» (یوسف: 24) و در مورد اهل البیت علیهم السلام می فرماید: «اِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» (احزاب: 33) پس وقتی خداوند اراده تکوینی دارد که آنان از هرگونه رجس و پلیدی پاک باشند، روشن است که شیطان نمی تواند در آن ها نفوذ کند.

چرا شیطان نمی تواند مخلصان را اغوا کند؟

«محدوده هستی شیطان هرگز مقام شامخ انسان کامل را در بر نمی گیرد و به حریم بندگان مخلص راهی ندارد. اگر شیطان بخواهد انسانی را فریب دهد، از راه اندیشه و افکار فریب می دهد، اما به مقام فکری و عملی انسان کامل و بندگان مخلص راه ندارد تا بتواند آن ها را وسوسه کند، بلکه شیطان در وهم و خیال راه دارد و نه در محدوده عقل محض. در انسان های دیگر که شیطان رخنه می کند، برای این است که عقل آن ها مشوب به وهم و خیال است، ولی انسان کامل وهم و خیال را در برابر عقل کامل خود خاضع کرده است. قوای درونی انسان کامل مأموم قوه عاقله است و لذا، شیطان نمی تواند در عقل عملی انسان کامل از طریق امید و محبت و گرایش راه پیدا کند و یا در عقل نظری او از راه اندیشه و علم راه بیابد؛ زیرا مرحله عالی نفوذ شیطان وهم و خیال است و از آن بالاتر نمی رود. شیطان از تجرد تام عقلی برخوردار نیست؛ چنان که در بخش عملی از محدوده شهوت و غضب نمی گذرد و به مرحله اخلاص، ایثار، تولی و تبری راه نمی یابد. شیطان موجودی است مادی و دارای تجرد برزخی و مثالی، و راهی به نشانه عقل محض ندارد؛ بله، او به عالم مثال راه پیدا می کند. پس در مقام انسان کامل راه ندارد؛ زیرا نه مانند انسان کامل بی واسطه از اسما و حقایق باخبر است و نه مانند فرشتگان باواسطه خبر دارد. او لایق هیچ یک از این دو مرحله نیست و لذا، گرفتار دو امر می شود: یکی جهل به مقام انسان کامل و دیگری استتکار که منشأ این استتکار هم وهم و خیال است؛ چرا که عقل هرگز انسان را به کبر دعوت نمی کند. وهم است که مقام های دروغینی را راست می پندارد و انسان را فریب می دهد. و این که گفته شد شیطان قادر به نفوذ و وسوسه انسان های کامل نیست، نباید خیال کرد که پس دوست آن هاست یا نسبت به آن ها بی

اعتناست، بلکه دشمن آن هاست و همواره سعی می کند که اگر نمی تواند مستقیماً در خود آن ها راه پیدا کند، در خواسته ها و برنامه ها و در اجرای طرح های آن ها رخنه کند و نگذارد که خواسته هایشان محقق شود: «و ارسلنا من قبلک من رسولٍ و لا نبی الا اذا تمّی القی الشیطان فی اُمنّیته.» (حج: 52) (33)

ممنوعیت ورود شیاطین به آسمان ها

طبق نظر بعضی از مفسران، شیاطین برای گم راه کردن پیروان خود، به آسمان ها صعود می کنند تا کلام ملائکه را استماع نموده، برای افراد ضعیف الایمان جن بیان کنند و از سوی دیگر، به وسیله آن ها در دل های کاهنان ایجاد وسوسه نمایند و این توهم را در آن ها ایجاد کنند که غیب می دانند. (34) این خود وسیله ای برای اغوای بیش تر و اخلال در امر هدایت مردم بود.

به هر حال پس از ظهور اسلام دیگر نتوانستند به چنین اطلاعاتی مانند اطلاعات مربوط به حوادث زمین دست رسی پیدا کنند؛ چرا که شهاب های آسمانی مانع ورود آن ها به آسمان می شد و آن ها را به طور دقیق مورد هدف قرار می دادند:

«أَنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ الْأَمِنْ خُطْفِ الْخُطْفَةِ فَاتَّبِعْهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ.» (صافات: 106)؛
«و انا لمسننا السماء فوجدناها ملئت حرسا شديدا و شهابا و انا كنا نقعد مقاعد للسمع فمن يستمع الان يجدله شهابا رصدا.» (جن: 9)؛

«و ما تنزلت به الشیاطین و ما ینبغی لهم و ما یستطیعون انهم عن السمع لمعزولون.» (شعرا: 212)؛

و حفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین.» (حجر: 1817)

در این جا ممکن است گفته شود تاریخ به طور متواتر دلالت دارد بر این که پیش از اسلام و آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این شهاب ها وجود داشتند، تا جایی که حکما و فلاسفه قبل از اسلام درباره سبب حدوث آن ها سخن گفته اند. پس نمی توان ادعا کرد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین حوادثی اتفاق افتاده و چنین شهاب هایی به وجود آمده اند.

فخر رازی در جواب این شبهه می گوید: پیش از اسلام هم چنین شهاب هایی بود، اما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بیش تر شده اند، به طوری که این کثرت آن ها در زمان آن بزرگوار به عنوان یکی از معجزات آن حضرت تلقی شد. (35)

فخر رازی شبهه دیگری را مطرح کرده که ملائکه در سطح اعلایی از فلک قرار دارند؛ همان گونه که شیاطین امکان وصول به سطح اسفل را دارند. از این رو، حرم فلک مانع از نزدیک شدن شیاطین به فرشتگان می شود. آن گاه اشکال می شود که شیاطین نمی توانند کلام فرشتگان را استماع کنند تا نیازی به رجم باشد.

سپس جواب می گوید: افعال الهی غیرمعلله هستند؛ «فیفعل الله ما یشاء و یفعل ما یرید» و هیچ کس نباید درباره افعال الهی اعتراض کند. (36)

ولی باید توجه داشت که این گونه پاسخ ها به چنین شبهاتی در صورتی امکان دارد که ما فرشتگان را موجوداتی مادی و دارای مکانی مادی بدانیم، وگرنه چنانچه موجوداتی غیرمادی باشند که هستند و خلقت آن ها از نوع خلقت آدمی و شیاطین نباشد که نیست بلکه موجودات و مخلوقات نورانی باشند و مجرد که در جای خود ثابت شده است آن گاه نه تنها چنین پاسخ هایی غیرمعقول است، بلکه اصولاً جایی برای طرح چنین سؤالاتی نخواهد

بود و مسأله صورت دیگری پیدا می کند.

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می فرماید: «بیاناتی این چنینی، که در کلام الهی برای ما تبیین شده اند برای آن است که حقایق خارج از حس ما هستند و از طریق حواس، دست رسی به آن ها برای ما میسر نیست تا به صورت محسوس و نزدیک به ذهن آن ها را تصور کنیم و از این رو، خدای تعالی می فرماید: «و تلک الامثالُ نضربها للناس و ما یعقلها الاّ العالمون.» (عنکبوت: 43) حقایق دیگری، که فراوان نیز هستند، در بیانات الهی این چنین برای ما بیان شده اند؛ مانند عرش، کرسی، لوح، کتاب و... بنابراین، مراد از آسمانی که فرشتگان ساکن آن هستند، عالم ملکوت است که دارای افقی عالی تر است که نسبت آن به عالم مشهود همان نسبت آسمان محسوس به زمین است. اما مراد از نزدیک شدن شیاطین به آسمان و استراق سمع آن ها از ملائکه و رانده شدن آن ها توسط شهب، نزدیک شدن آن ها به عالم فرشتگان است تا به اسرار خلقت و حوادث آینده اطلاع پیدا کند و این جاست که آنان توسط نوری از ملکوت، که طاقت آن را ندارند، رانده می شوند. و می توان گفت: منظور این است که شیاطین برای باطل کردن و مشتبه کردن حق، خود را به آن نزدیک می کنند (و حق را به صورت باطل و باطل را به صورت حق جلوه گر می سازند). که در این جا فرشتگان آن ها را به وسیله حق رمی نموده، اباطیل آن ها را نابود ساخته و حق را هویدا می نمایند.» (37)

پس طبق فرمایش مرحوم علامه رحمه الله، یا باید گفت: «سماء» در آیه شریفه به معنای عالم ملکوت، و صعود شیاطین به آسمان هم به معنای نزدیک شدن و توجه آن ها به عالم فرشتگان است و منظور از «شهاب» هم شهاب معنوی و نورانی است که شیاطین به وسیله آن ها رانده می شوند و یا این که بگوییم: سماء به معنای حق است و صعود شیاطین هم بیانگر نزدیک شدن آن ها به حق برای نابودی آن است و «شهاب» هم به معنای آشکار و پدیدار شدن حق توسط ملائکه می باشد.

ولی در این جا، احتمال سوّمی نیز وجود دارد که بعضی از مفسران بزرگ داده اند که با توجه به آن، علاوه بر این که مسأله تجرّد ملائکه حفظ می شود، مسأله صعود شیاطین به آسمان های ظاهری و مادی نیز توجیه نمی شود؛ همان گونه که مرحوم علامه توجیه کردند، و آن این که: می دانیم شیطان از نوع جن است، جن هم موجودی مادی است و مانند انسان دارای روح می باشد، اگرچه از آتش خلق شده است. موجوداتی هم که دارای روح و جسم هستند، روح و جسم آن ها تأثیر و تأثر متبادل در یکدیگر دارند؛ مثلاً، گاهی انسان غمگین می شود و این حالت او امری روحی است که موجب لاغر شدن جسم او می شود. بدن نیز در روح اثر می گذارد؛ همچنان که برخی غذاها مانند خوردن زعفران موجب نشاط آدمی می شود یا این که پس از خوردن غذا، انسان احساس سنگینی می کند؛ چرا که خون کم تر به مغز می رسد و انسان کم تر نشاط اندیشیدن دارد. پس اگر روح بخواهد فعالیت های ویژه خود را انجام دهد، باید جسم دارای شرایط ویژه بدنی باشد. مرتاضان هم از عکس همین قضیه استفاده کرده، برای تقویت روحشان مثلاً کم غذا می خورند یا کم حرکت می کنند یا کم تر تنفس می کنند که صرف نظر از حرمت یا حلیّت آن، بدین وسیله با موجوداتی مثل جن تماس می گیرند و اطلاعاتی کسب می کنند. همین قانون در مورد جن هم که او نیز مادی می باشد، صادق است و چنین رابطه ای بین روح و بدن برقرار است؛ یعنی می توان چنین تصور کرد که رفتن به جوّ زمین برای جن شرایط خاص روحی پیش می آورد که بر اساس آن روحش می تواند با عالم بالا تماس بگیرد که گویی این بالا رفتن برای آن ها نوعی ریاضت است که به وسیله آن با حصول شرایط خاص، بهتر می توانند از امور معنوی استفاده کنند؛ مانند کسب اطلاعات مورد علاقه برای اخلاص در امر هدایت آدمیان.

این ماجرا هم تا پیش از تولد رسول الله صلی الله علیه و آله ادامه داشت و آن ها بدین وسیله کم و بیش مردم را گم راه می کردند، اما اکنون به نص قرآن، دیگر این توانایی را ندارند: «فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصْدًا.» (جن: 9)

اما در این که منظور از «شهاب» در این صورت چیست، باید گفت: این احتمال بعید نیست که شهاب امری معنوی باشد، گرچه ممکن است که منظور همین شهاب ظاهری باشد؛ زیرا وجود علل طبیعی به معنای نفی علل ماورای طبیعی نیست؛ چرا که این ها می توانند ابزار و معدّاتی باشند که در حد اعداد و در عالم طبیعت تأثیر دارند، اما تأثیر حقیقی تر و اصلی تر از آن عوامل ماورای طبیعی است. پس می توان تصور کرد که اختیار این شهاب ها در دست ملائکه باشد، همان گونه از آیات استفاده می شود که آنان مدبّرات و رسل الهی هستند و پس از ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله، تدبیر الهی در مورد این شهاب ها چنین است که وقتی شیطان ها بخواهند استراق سمع کنند به سوی آن ها پرتاب می شوند؛ مانند باران که به طور طبیعی می بارد، ولی مؤمنان با نماز استسقا، طلب باران نموده، دعایشان مستجاب می شود که همین عوامل تحت تأثیر ملائکه الهی است و در نهایت، تحت تدبیر الهی، به گونه ای عمل می کنند که دعای مؤمنان مستجاب می شود. (38)

پی نوشت ها :

1 التحقیق در مورد معنای شیطان می نویسد: «... و القول الجامع ان الشیطان هو المائل عن الحق و صراطه مع کونه متصفا بالاعوجاج و هذا مفهوم کلی و له حقيقة و ثبوت فی الخارج...» ر. ک: حسن المصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج6، ص68، تهران، 1360

2 آیاتی که در آن ها از او با عنوان ابلیس یاد کرده است: مانند: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین» (بقره: 34) و نیز ر. ک: حجر: 3132 / اسرا: 61 / کهف: 50 / طه: 116 / ص: 7475. در بعضی موارد نیز با عنوان شیطان از او نام می برد: مانند: «یا بنی آدم لایفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة.» (اعراف: 27) و نیز ر. ک: بقره: 26 / طه: 120. ضمناً از جمله آیاتی که به خوبی دلالت می کنند بر این که این شیطان همان ابلیس است آیات 6165 اسراء می باشند.

3 الفخر الرازی، التفسیر الکبیر، ج1، ص213، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی

4 محمد معین، فرهنگ معین، واژه «شیطان»

5 «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس» (بقره: 34) و نیز ر. ک: اعراف: 11 / اسرا: 61 / کهف: 50 / طه: 116 / حجر: 30 / ص: 73

6 نهج البلاغه، تدوین صبحی صالح، خطبه 192 (قاصعه)، ص 287

7 امام صادق علیه السلام: «ان الله عزوجل خلق الملائكة من نور و خلق الجان من النار.» محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 61، ص 306 امام علی علیه السلام: «... و جعل فی کل سماء ساکنا من الملائكة خلقهم معصومین من نور من بحور عذبة و هو بحر الرحمة و جعل طعامهم التسبیح و التهلیل و التقدیس...» (پیشین، ج 57، ص 92) پیامبر صلی الله علیه و آله: «خلقت الملائكة من نور و خلق الجان من نار» (فخر رازی، پیشین، ج 2، ص 214)

8 و نیز ر. ک: بقره: 168 و 208 / انعام: 112 و 124 / اعراف: 22 / طه: 117 / قصص: 15 / فاطر: 6 / یس: 60 /

9 نهج البلاغه، تدوین صبحی صالح، خطبه 192 (قاصعه)، بیروت، 1387 ق، ص 287

10 «فاخرج منها فانك رجيمٌ و انّ عليك اللعنة الى يوم الدين.» (حجر: 3435) و نیز ر.ک: اعراف: 13 / اسراء: 62 / ص: 7877

11 ر.ک: یوسف: 5 / كهف: 50 / بقره: 168 و 208 / انعام: 112 و 124 /

اعراف: 22 / طه: 117 / قصص: 15 / فاطر: 6 / یس: 60 / زخرف: 62 / اسراء: 53

12 و نیز ر.ک: عنكبوت: 3 / ص: 34 / دخان: 17 / ص: 24 / تغابن: 15 / انفال: 28 / بقره: 102 / بقره: 155 / محمد:

31 / كهف: 7 / محمد: 4 / هود: 7 / ملک: 2 / آل عمران: 186 / بقره: 124 / آل عمران: 154

13 حالاتی مانند پیشیمانی، شک و تردید و عذرخواهی و نیز مدح و ستایش یا مذمت و سرزنش از بعضی افراد و همه نظام های حقوقی، اخلاقی و تربیتی، همه حاکی از وجود اختیار در انسانند.

14 ر.ک: محمود رجبی، انسان شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1380، ص 155

15 «فزیّن لهم الشیطان اعمالهم فصّدّهم عن السبیل» (نحل: 24) «تالله لقد ارسلنا الی أمّ من قبلک فزیّن لهم الشیطان اعمالهم» (نحل: 63) و نیز ر.ک: عنكبوت: 38 / انعام: 43 / انفال: 48

16 «فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادّلك علی شجرة الخلد و ملک لایبلی» (طه: 120) و نیز ر.ک: اعراف: 2 و 200 / ناس: 4 و 5 / فصلت: 36 / یوسف: 100

17 «... و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی» (ابراهیم: 22) و نیز ر.ک: لقمان: 21

18 الذین ارتدّوا علی ادبارهم من بعد ما تبیین لهم الهدی الشیطان سوّل لهم و املی لهم» (محمد: 25)

19 فازلّهما عنها فاخرجهما ممّا کانافیه» (بقره: 36) و نیز ر.ک: آل عمران: 155

20 «یا بنی آدم لایفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة» (اعراف: 27)

21 «... و یرید الشیطان ان یضلّهم ضلالاً بعیداً» (نساء: 60) و نیز ر.ک: یس: 62 / نسا: 119 / قصص: 15

22 «و کذلک جعلنا لکلّ نبیّ عدواً شیاطین الانس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعضی زخرف القول غرورا» (انعام: 13) و نیز ر.ک: انعام: 121

23 «وعدّهم و ما یعدّهم الشیطان الا غرورا.» (اسراء: 64) و نیز ر.ک: ابراهیم: 22

24 «انّما سلطانه علی الذین یتولّونه و الذین هم به مشرکون.» (نحل: 100) و نیز ر.ک: زخرف: 36 / مجادله: 19 / اعراف: 27

25 ر.ک: مجادله: 1419

26 نهج البلاغه، خطبه 10، ص 54

27 محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، 1358، ج 3، ص 193

28 نهج البلاغه، ص 53، خطبه 7: «اتخذوا الشیطان لأمرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا فباض و فرّخ فی صدورهم و دبّ و درج فی حجورهم فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم فركب بهم الزلّ و زیّن لهم الخطل فِعَلَ من قدشکه الشیطان فی سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه»

29 در سوره توبه، آیه 24 می فرماید: «قل ان کان آباؤکم و ابناءؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارّة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احبّ الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فترّبصوا حتی یأتی الله بامرہ والله لا یهدی القوم الفاسقین.»

- 30 محمدحسین طباطبائی، المیزان، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات 1390 ق، ج 8، ص 381
- 31 «همزات» جمع «همزه» به معنای دفع و تحریک شدید است. در بعضی از تفاسیر روایی در معنای همزات آمده است: «هو ما يقع فی قلبک من وسوسة الشیاطین» ر.ک: عبدعلی الحویزی، نورالثقلین، قم، دارالکتب العملية، ج 3، ص 552، حدیث 113
- 32 برگرفته از: محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج 11، ص 130 و ج 12، ص 165
- 33 عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، قم، اسراء، ج 6، ص 198، سیره پیامبران در قرآن، با تلخیص
- 34 ابوعلی الفضل طبرسی، مجمع البیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1379 ق، ج 8، ص 438
- 35 و 36 الفخر رازی، پیشین، ج 26، ص 121 / ص 122
- 37 محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج 17، ص 124
- 38 محمدتقی مصباح، معارف قرآن، قم، در راه حق، 1371، ص 310311